

دوفصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش سیاست نظری»

شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳: ۱۶۴-۱۳۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۰۶/۲۴

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۳/۱۱/۱۳

تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران^۱

* عباس منوچهری

** فیروز جعفری

چکیده:

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، توجه خاصی به حقوق شهروندی می‌کند، به طوری که رنگ، نژاد و زبان را موجب تفاوت در برخورداری از این حق نمی‌داند و دولت را نیز موظف به رعایت حقوق همه شهروندان می‌کند. از سوی دیگر، جهانی‌شدن، یا جهانی‌سازی، به صور مختلف بر وجوه گوناگون زندگی ملت‌ها تأثیرگذار بوده است. یکی از قلمروهای تأثیرپذیری از جهانی‌شدن، حقوق شهروندی است. استدلال مقاله حاضر این است که جهانی‌شدن با «حقوق مردمی - مشارکتی» در ایران نسبت تضعیف‌کننده داشته است، ولی با حقوق سیاسی و اجتماعی در عین حال نسبت تقویت‌کننده و تضعیف‌کننده داشته است.

واژه‌های کلیدی: حقوق شهروندی، جهانی‌شدن، حقوق سیاسی، حقوق اجتماعی و حقوق مردمی - مشارکتی.

۱. این مقاله حاصل طرح پژوهشی «حقوق و نهادهای مدنی در ایران و جهانی‌شدن» است که با حمایت پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی انجام گرفته است.

* پژوهشگر و عضو شورای علمی گروه علوم سیاسی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی و دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
manoocha@modares.a.ir

** کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تربیت مدرس
firooz.j@gmail.com

مقدمه

یکی از بارزترین دغدغه‌های مردم و ملت‌ها در کشورهای غیر سلطه‌گر در عصر حاضر، حفظ استقلال سیاسی-اجتماعی و تلاش برای دستیابی به وضعیت بهینه زندگی فردی و جمعی است. یکی از شاخص‌ترین نشانه‌های موفقیت در این راه، حقوق شهروندی است. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، یکی از شاخص‌ترین متونی است که بر حقوق انسانی اجتماعی تأکید بنیادینی دارد. در اصل دوم قانون اساسی، ایمان به «خدای یکتا» و «کرامت و ارزش والای انسان و آزادی توأم با مسئولیت او در برابر خدا» پایه نظام جمهوری اسلامی محسوب شده است، که «هر گونه ستمگری و ستم‌کشی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری» را نفی می‌کند و «قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی» را تأمین می‌کند. همچنین در اصل سوم قانون اساسی، دولت جمهوری اسلامی موظف شده است که «برای نیل به اهداف مذکور» امکانات را برای «ایجاد محیط مساعد برای رشد فضائل اخلاقی، بالا بردن سطح آگاهی‌های عمومی، آموزش و پرورش و تربیت بدنی، تقویت روح بررسی و تتبع و ابتکار، طرد کامل استعمار، محو هر گونه استبداد و خودکامگی، تأمین آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و تأمین حقوق همه‌جانبه افراد از زن و مرد» فراهم آورد. بدین ترتیب در متن قانون اساسی، انواع حقوق شهروندی (مدنی، اجتماعی، مردمی) از ارکان نظام جمهوری محسوب شده است. اما در عصر حاضر، در حالی که آثار سلطه استعماری در جوامعی که تجربه مستعمراتی داشته‌اند در حال محو شدن بوده است، این جوامع با تحولات جدیدی، مشخصاً فرآیند جهانی‌شدن، در عرصه جهانی مواجه شده‌اند که می‌تواند به صور مختلف بر سرنوشت فردی و جمعی آنها تأثیر گذارد. از این‌رو برای کشوری چون ایران، که با یکی از برجسته‌ترین انقلاب‌ها وارد عرصه و دوره جدیدی از حیات اجتماعی-سیاسی خود شده است، پدیده جهانی‌شدن و نسبت آن با حقوق شهروندی، بسیار حائز اهمیت است. جهانی‌شدن بر جنبه‌های مختلف زندگی فردی و اجتماعی انسان‌ها تأثیرگذار بوده است و عرصه‌های گوناگون حیات سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی ملت‌ها را

دستخوش تغییرات جدی کرده است. در این میان حقوق شهروندی نیز از جهانی‌شدن تأثیر پذیرفته است.

هر چند درباره میزان تأثیرگذاری جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی، اجماعی میان صاحب‌نظران علوم اجتماعی وجود ندارد، همگان بر تأثیر آن اتفاق نظر دارند؛ چه آنها که معتقدند جهانی‌شدن موجب کاسته شدن اهمیت مرزهای ملی شده است و بنابراین باید از شهروند جهانی و «حق» و «مسئولیت» مرتبط با آن صحبت کرد، و چه آن دسته که معتقدند جهانی‌شدن تأثیر معکوس داشته است و موجب اهمیت فرهنگ‌های بومی و ملی شده است. حقوق شهروندی، انواع دارد: حقوق سیاسی، سپس حقوق اجتماعی و اکنون حقوق مشارکتی (مردمی) (و نیز حق توسعه برای آنچه مقصود از حقوق شهروندی است، به کار رفته است). به دنبال بارز شدن نقصان‌ها و مشکلات نظری و عملی در حقوق مدنی، به تدریج نقش حمایتی دولت برای تأمین حقوق بخش‌های پایین دست جامعه مطرح شد. اما این رویکرد نیز با مشکلات خاص خود مواجه شد. اکنون در حوزه حقوق شهروندی، رویکرد «حقوق عمومی» را که دربرگیرنده حقوق آحاد جامعه اعم از بخش‌های بالادست و پایین دست اقتصادی است، به عنوان حقوق شهروندی مطلوب در نظر دارد.

در این مقاله از رئالیسم انتقادی به عنوان چارچوب نظری استفاده شده است. به این معنا که امر واقعی مورد مواجهه یعنی حقوق شهروندی، از سه سطح هستی‌شناسانه^۱، واقعیت‌مندی^۲ و داده‌ای^۳ تشکیل شده است. حقوق و نهادهای عمومی (مشارکتی) به عنوان سطح هستی‌شناختی امر واقع، حقوق و نهادهای اجتماعی به عنوان سطح واقعیت‌مندی امر واقع و حقوق و نهادهای سیاسی (مدنی) به عنوان سطح داده‌مند امر واقع در نظر گرفته شده‌اند. بنابراین تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در این سه سطح تحلیل می‌شود.

1. ontological
2. actuality
3. factual

حقوق شهروندی و جهانی شدن

جهانی شدن را فرایندی می‌دانند که در نتیجه آن، روابط اجتماعی در سراسر جهان چنان در هم تنیده شده است که رویدادهای محلی تحت تأثیر رویدادهایی شکل می‌گیرند که فرسنگ‌ها دور از آن قرار دارند و بالعکس (رویدادهایی بر رویدادهای جهانی تأثیر می‌گذارند). در واقع این فرایند دیالکتیکی است، بدین معنا که رخدادها محلی ممکن است در جهت معکوس همان روابط دوردستی حرکت کنند که به آنها شکل می‌بخشند (گیدنز، ۱۳۸۴: ۷۷). همچنین از جهانی شدن با دو عنصر درهم فشردگی جهان و آگاهی از جهان به عنوان یک کل تعبیر می‌شود. بدین معنا، رابرتسون جهانی شدن را هم به معنای درهم فشردگی جهان و هم افزایش آگاهی از جهان به عنوان یک کل می‌داند. البته وی معتقد است فرایند جهانی شدن، قرن‌هاست که ادامه دارد اما صرفاً در سال‌های اخیر است که هم پیوندی‌های جهانی و آگاهی از جهان به عنوان یک کل، شتاب روزافزونی یافته است (رابرتسون، ۱۳۸۵: ۳۵).

بنابراین جهانی شدن عبارت است از فرایند فشردگی روزافزون زمان و فضا که به واسطه آن، مردم دنیا کم و بیش و به صورتی نسبتاً آگاهانه در جامعه جهانی واحد ادغام می‌شوند. به بیان دیگر، جهانی شدن معطوف به فرایندی است که در جریان آن، فرد و جامعه در گستره‌ای جهانی با یکدیگر پیوند می‌خورند.

از سوی دیگر شهروندی، موقعیتی است که رابطه فرد با جامعه سیاسی را برقرار می‌کند. «سیاست معطوف به اداره توافقی امور و حفظ آن است و شهروندی برای دستیابی به این هدف امری حیاتی است، چون یک هویت مشروعیت‌بخش قوی ایجاد می‌کند» (همان). شهروندی، یک موقعیت عضویت است که شامل مجموعه‌ای از حقوق و وظائف و تعهدات است و بر برابری عدالت و استقلال دلالت دارد (فالكس، ۱۳۸۱: ۱۴). شهروندی از لوازم تحقق غایت وجودی آدمی است، از این‌رو یک شأن انسانی است. امتیاز شهروندی بر دیگر هویت‌های اجتماعی - انسانی این است که یک برابری فراگیر دارد که دیگر هویت‌ها نظیر طبقه، مذهب یا قومیت فاقد آن هستند (همان: ۱۴۰). بنابراین شهروندی به عنوان امتداد معنوی زیست انسان در عالم، متضمن حقوقی چون حق تعیین سرنوشت و حق خوب زیستن است. این حقوق از بنیادی‌ترین حقوق انسان

است. حق زندگی، حق آزادی، زندگی مطلوب و مناسب، حق تعلیم و تربیت و معیشت، حق مشارکت و حق تعیین‌کنندگی و... جزء حقوق شهروندی‌اند.

مقوله حق، پیشینه تاریخی بارزی دارد، اما در عین حال تغییرات چشمگیری در معنای این مفهوم ایجاد شده است^(۱). در دوران یونان کلاسیک، ارسطو مقوله «حق طبیعی» را به معنی «آنچه بنا به طبیعت خود درست است»، برآمده از «قانون طبیعی» می‌داند. قانونی نانوشته که در طبیعت و به‌ویژه در نهاد آدمی نهفته است^(۲). طبیعت منظم و هدفمند است و آدمیان نیز طبعاً موجوداتی اجتماعی به شمار می‌آیند که اجتماع و زندگی اجتماعی لازمه رشد آنهاست^(۳). تعبیر ارسطو از «طبیعت» و «حق»، تعبیری فرجامی^۱ بود. وی طبیعت را روندی رشدیابنده و شکوفا می‌فهمید، روندی که نیروی محرک و گرداننده آن چیزی است که رشد می‌کند و تکامل می‌یابد، یعنی به مرحله‌ای می‌رسد که از دوران جوانه بودن در خود نهفته داشته است. انطباق با طبیعت، همان روند به سوی فرجام شکوفا شدن است. به تعبیر ارسطو، انسان در روابط سیاسی متکامل می‌شود و بهترین امکان را برای یک زندگی خوب و موفق به دست می‌آورد (هوفه، ۱۳۸۳: ۴۳).

بنابراین زندگی نیکو کمال طبیعت بشری، یعنی «حق طبیعی» یا «نیکویی طبیعی» است، آنگاه که زندگی که منطبق با طبیعت یا غایت^۲ آدمی است. همانا زندگی درخور تعالی و تقوا، یعنی زندگی نیک است، نه زندگی برای لذت و خوشی. بنابراین آنگاه که بشر کاری را که شایسته ماهیت اوست انجام دهد، موجودی نیک است^۳. بنابراین حق، یعنی درستی و درست بودن، یعنی به حق بودن، یعنی زندگی درست. بدین معنا، انسان تابع حق بود. بنابراین در پارادایم نظری کلاسیک، «حق» با «انسان» رابطه اسنادی داشت، یعنی تعبیر حق بودن یا حق نبودن به انسان اطلاق می‌شد. بر این اساس هر فرد، گروه یا وضعیتی ممکن است «حق» یا «ناحق» باشد. بنابراین زندگی شهروندی و زندگی نیک با حق شاخص می‌شود و شهروندی، عرصه تحقق آن بود.

1. teleological

2. telos

3. NE 1134-6, Politics 1253-a / Krito 48a-50b

در عصر مدرن معنای جدیدی به حق و نیز حق طبیعی اطلاق شد، هر چند در اواخر قرون وسطی با تعبیر آکوییناسی از قانون طبیعی، زمینه برای چنین تعبیری فراهم شده بود. تغییر عمده در عصر جدید ناشی از این بود که در چارچوب حق طبیعی، حق و انسان متعلق یکدیگر شدند. بنابراین در حالی که برای یونانیان، طبیعی بودن حق به معنی سرشت و حقیقت امور بود، در دوران مدرن، حق از اعتباریات متکی بر طبیعت چونان نفس الامر بود. این تحول پارادایمی، با تعریف هابز از انسان و بازتعریف مفهوم حق در پیوند با آن شروع شد و با لاک و سپس با کانت و هگل ادامه یافت. در این تحول پارادایمی، حقوق طبیعی که عنوان «حقوق بشر» را به خود گرفت، یک رابطه تملیکی بین انسان و حق برقرار شد و تعبیر «حق داشتن» به جای «حق بودن» مطرح شد. شاخص‌ترین متفکرانی که حقوق طبیعی تملک‌گرا را بنیان نهادند، گروتیوس، هابز و لاک بودند. برای گروتیوس، حق یا عدالت طبیعی همانا احترام متقابل به مالکیت خصوصی، وفاداری به وعده‌ها، جبران خسارت و مجازات انسان‌ها مطابق با استحقاق آنهاست (Grotius, 1625: 270).

اگر حقوق را در سنت‌های مختلف در نظر بگیریم، در یک سنت، حقوق فردی بیشتر مورد توجه بوده و برجسته می‌شده است و در سنت دیگر، حقوقی که فرد را به عنوان بخشی یا عضوی از یک مجموعه تعریف می‌کند و اساساً حیات فردی و جمعی را با هم مرتبط می‌بیند. اما در نهایت بنیادی‌ترین حقوق طبیعی یا انسانی، حق حیات و آزادی و کسب سعادت و داشتن زندگی نیک است. تمامی این حقوق، در مبانی حقوق شهروندی تعریف می‌شود. اما آنچه می‌تواند امکان شهروندی را در راستای حیات نیک برای شهروند فراهم کند، حق مشارکت خود شهروندان در تعیین سرنوشت و تحقق آنچه خیر فردی و جمعی آنهاست، می‌باشد. به این معنا حق تعیین سرنوشت اجتماعی و سیاسی برای افراد، از برجسته‌ترین حقوق شهروندی محسوب می‌شود. در دوره‌های اولیه عصر مدرن (مشخصاً با توجه به وضعیت سیاسی - اجتماعی حاکم، خصوصاً با دولت‌های مطلقه یا شکل‌گیری تازه دولت‌های مدرن) عمدتاً بر حقوق فردی تأکید می‌شد. اما به تدریج الزامات و ضرورت‌های زندگی جمعی برای تأمین آنچه برای حیات مشترک

شهروندی ضروری بود، مقوله «مسئولیت» مطرح شد. طرح مقوله مسئولیت، یک شمولیت تاریخی دارد و نسبتاً متأخر است.

شهروند، حقوقی دارد که ذاتاً به عنوان انسان به او تعلق می‌گیرد، البته درباره منشأ این حقوق، برخی آن را الهی و برخی آن را عقلانی می‌دانند. متقابلاً مسئولیت‌هایی هم برای او لحاظ شده است و حتی بعضاً مقولاتی چون مشارکت، از «حق» به «مسئولیت» مبدل شد. بنابراین از سویی حقوقی به شهروند تعلق می‌گیرد و از دیگر سو، با توجه به اینکه در یک حیات مشترک و به عنوان عضوی از یک مجموعه که زیست مشترک دارند و برای تأمین آنچه خیر و مصلحت عمومی است، روابطی با دیگران و نهادها برقرار می‌کند، مسئولیت‌هایی را هم باید داشته باشد.

کانت و سپس هگل، استدلال‌های فلسفی برای معنای تملیکی مفهوم حق ارائه کرده‌اند. کانت در توضیح تمایز میان عالم اندیشه و عالم اراده، اندیشه انسان را عامل مدرکات و نظم آنها می‌شناسد. اما اراده انسان وی را قادر می‌سازد که هدف خود را برگزیند و مسیر امور را تغییر دهد. از نظر کانت، انسان و کلاً هر موجود عاقلی، چونان یک غایت فی نفسه وجود دارد. از طرف دیگر کانت در فلسفه اخلاق، محوریت را به اراده فردی می‌دهد و آزادی را چونان یک دارایی که متعلق به علیت اراده است می‌شناسد. وی این ویژگی را از جمله «قوانین اختیار» در مقابل «قوانین طبیعی» نامیده است (کانت، ۱۳۸۰: ۱۲-۲۷) و حق را اینگونه تعریف می‌کند: «حق عبارت است از هر عملی که یا بنا بر مبنای خرد و یا طبق قانون کلی، اختیار گزینش هر فرد با اختیار هر فرد دیگری هماهنگ باشد» (همان: ۶۶).

هگل نیز حق را چونان تجسم بلاواسطه آزادی، در تملک می‌داند. از نظر هگل، انسان موجودی عاقل و خودآگاه و قادر به انتخاب آگاهانه است و آزادی غایت وجودی اوست (Hegel, 1942: 40). وی هویت فردی، آزادی و تملک را با ایده که جوهر هستی است، پیوند می‌زند و حق تملک بر چیزها را تحقق این پیوند می‌داند: «چونان یک اراده آزاد، من در آنچه مالکم موضوع خویشم و لذا برای نخستین بار، یک اراده واقعی‌ام» (همان: ۴۵).

اما انسان، آگاهی از خویشتن به عنوان موجودی عقلایی و هدفمند را از طریق ابزار و ادعای حقوق بیان می‌کند. بنابراین «یک شخص با تمایز خویش خود را با دیگری مرتبط می‌سازد و تنها چونان مالکان است که این دو شخص برای یکدیگر وجود دارند» (کانت، ۱۳۸۰: ۴۵).

بدین ترتیب در اندیشه اجتماعی - سیاسی مدرن، حق تابعی از خصوصیات انسان شد و به تبع خصلت «مالک» انگاشتن سوژه فردی، حق هم تملیکی شد^(۴). در نهایت امر حق در معنای پیش‌مدرن، چگونه بودن (رابطه با بودن) را تعیین کرده است و در معنای مدرن، چگونه داشتن را. مفهوم مدرن حق در چارچوب نگرش ایده آلیستی - سوژه‌ای کانتی تا نظریه عدالت رالز، خصلت تملیکی «حق» را حفظ کرده است. رالز می‌گوید: این غایات مال «من» هستند و هرگز خود «من» نیستند.

در نیمه دوم قرن بیستم، مفهوم مدرن حق دچار تعدیل‌های جدی شد. در حالی که حقوق در عصر مدرن مدنی و سیاسی بود، در نیمه قرن بیستم سخن از حقوق اجتماعی و سپس حقوق عمومی شده است. از میانه قرن بیستم تحت تأثیر اندیشه‌های مارشال، شهروندی اجتماعی یا شهروندی رفاه مطرح شد که بر تأمین حقوق اجتماعی فرد توسط دولت تأکید داشت. سپس - در مقابل شهروندی اجتماعی - شهروندی فعال ظهور یافت. شهروندی فعال دارای دوشاخه بود. شاخه نخست (لیبرتاریانیسم) بر مسئولیت فرد در امور خصوصی تأکید داشت و شاخه دوم (محافظه‌کاری راست نو) بر تکلیف مدنی در امور عمومی تأکید می‌کرد. از تحولات شهروندی لیبرال در قرن بیستم چنین برمی‌آید که این سنت شهروندی تا حدودی به شهروندی جمهوری‌گرای مدنی نزدیک شده است. بدین معنا که درصدد است تعادلی میان حقوق و آزادی‌های فردی با تکالیف و مسئولیت‌های مدنی برقرار کند. حقوق اجتماعی، در مقابل در راستای خط‌مشی‌های برابری خواه حرکت می‌کند. نکته مهم اینکه این نوع حقوق به گروه‌های به حاشیه‌رانده اجازه می‌دهد برای برخورداری از منافع منزلت و امتیازات شهروندی مبارزه کنند. بدین‌سان منطق قرارداد وارونه می‌شود، زیرا ساخت‌کار بازار مطیع اصل عدالت اجتماعی گردانده شده است. در نهایت امر حقوق مدنی زمینه تأمین خواسته‌های طبقات مسلطند

و حقوق اجتماعی در تصاحب و دخالت دولت. اکنون سخن از حقوق انسانی، حقوق اخلاقی انسان، حقوق مردم و حقوق رهایی‌بخش است (و این باز هم مسئله ماهیت انسان را بااهمیت‌تر می‌کند). این حقوق تنها زمانی ممکن و محقق می‌شوند که جامعه مدنی مردم‌سالار شود (Hegel, 1942: 198).

در کشورهای غیر اروپایی، مقوله حق عمومی (مردمی) مطرح شده است. طبق نظریه حق عمومی، تاریخ حق بیانگر نقصان‌های جدی در مفهوم و تأثیر آن است. لیبرال‌ها ادعا می‌کنند حقوق سیاسی هر قدر محدود باشد، از دید تاریخی راه‌گشا است، زیرا افراد جامعه مدنی را به عنوان افرادی برابر شکل می‌دهد (اشاره به ت. ه. مارشال). اما قضیه بسیار پیچیده‌تر از اینهاست. بین برابر در عرصه سیاسی و عرصه مدنی، رابطه یک‌به‌یک وجود ندارد. در واقع چنان معادله‌ای اصلاً وجود ندارد؛ زیرا حقوق و آزادی‌های مدنی به شهروندان اجازه خیلی کارها می‌دهد: شغل پیدا کردن، مشارکت در زندگی فرهنگی جماعت. در عرصه سیاسی فرد برابر است، اما در عرصه مدنی، فرد در اساس نابرابر است، زیرا اینجاست که قدرت کامل طبقات دارای مالکیت [حفظ و تعمیق] می‌شود. جامعه مدنی به مالکیت خصوصی و صاحبان آن استیلائی بر مردم و زندگی روزمره‌شان می‌بخشد؛ قدرتی که به هیچ‌کس حساب پس نمی‌دهد و چه‌بسا یک دولت جبار کهن به آن غبطه بخورد (چاندوک، ۱۳۷۷: ۷۳).

ادله و شواهد نشان می‌دهد که فرایندهای جهانی‌شدن در حال گسترش‌اند و تردیدی در تأثیرگذاری آنها نیست. در پرتو این شرایط، قلمرو و حوزه‌های مطالعات اجتماعی نیز گسترش یافته و وجوه متعدد و نوپدید جهانی‌شدن و فهم آثار و پیامدهای آن به مسائل و امهات رشته‌های مختلف علوم اجتماعی مبدل شده‌اند. بر همین اساس، در رابطه با نسبت پدیده جهانی‌شدن و حقوق شهروندی نیز نظرات گوناگونی مطرح شده است.

«کیت نش» معتقد است جهانی‌شدن باعث شده است زمینه‌های خلق یک شهروندی متکثرتر، برابرتر و جهانی‌تر فراهم شود. وی در موضوع جهانی‌شدن بر فعالیت جنبش‌های اجتماعی در این خصوص تأکید زیادی کرده است. هر چند تحت تأثیر جهانی‌شدن، در مطالعات جامعه‌شناختی شهروندی به طبقه توجهی نمی‌شود و بر عکس

بر تفاوت تمرکز می‌شود، اما این امر به معنای غفلت از نابرابری‌های اساسی مربوط به فقر و ثروت نیست. به عبارت دیگر جهانی‌شدن باعث تأکید مجدد به طبقات پایینی و محرومین جامعه در مطالعات شهروندی شده است. جهانی‌شدن مدل سنتی شهروندی را که نوعی همگونی فرهنگی را در میان شهروندان ملت مفروض می‌گیرد، در مقابل علامت سؤال قرار داده است. در حقیقت ایده‌آل دولت - ملت به عنوان سرزمینی مرکب از یک ملت منحصر به فرد، یکپارچه و تعیین‌کننده سرنوشت خود، به ندرت به لحاظ تاریخی تحقق یافته است و اغلب اقلیت‌های فرهنگی بزرگی در دولت-ملت‌ها وجود داشته‌اند و به‌ویژه این شکاف با مهاجرت‌های گسترده نیروی کار به غرب در اواخر قرن بیستم تشدید هم شده است. از این‌رو جهانی‌شدن با در نظر گرفتن این موضوع باعث سوق موضوع شهروندی به عنوان پدیده‌ای چندفرهنگی (حقوق شهروندی چندفرهنگی) و نیز فراملی (حقوق شهروندی فراملی) شده است. در شرایطی که فرآیندهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و زیست‌محیطی در سطح دولت‌های منفرد قابل کنترل نیستند، موضوع حاکمیت دولتی و امکان تضمین حقوق کامل شهروندی زیر سؤال می‌رود. به واسطه چنین فرآیندهایی، تغییراتی در خود شهروندی در حال رخ دادن است (مثلاً ایجاد شهروندان اتحادیه اروپا) (نش، ۱۳۸۰: ۱۸۹-۲۴۹).

«باری هیندس» نیز استدلال می‌کند که محدودیت‌های ساختاری و نظام‌مند بزرگی فراروی نقش شهروندان در حکومت دولت‌های معاصر (هر چند به لحاظ داخلی دموکراتیک باشند) وجود دارد و در واقع این خصیصه نابرابر نظم بین‌المللی است که باعث ایجاد چنین محدودیت‌هایی شده است. از نظر او جهانی‌شدن شهروندی به شهروندی جهانی منجر نشده، بلکه به افزایش تعداد افرای که بر اثر استقلال ملت‌ها در دوره پس از استعمار به جرگه شهروندان پیوسته‌اند، منجر شده است. بنابراین جهانی‌شدن شهروندی، محدودیت‌ها و بی‌عدالتی ما را از میان نبرده، بلکه صرفاً آنها را تغییر داده است.

«جیمز تایلز» نیز استدلال می‌کند که برای مقابله با چالش‌های جهانی‌شدن، انسان‌های فراملی باید یکدیگر را پیدا کنند و ابزار بهتری برای پیشبرد منافعشان بیابند. از نظر او، شهروندی به معنای عضویت در یک سازمان فراگیر نیست، چه این سازمان

محلی باشد و چه جهانی. بلکه بهتر است شهروندی را عضویت در سازمان‌های چندگانه‌ای بدانیم که شهروند در قبال آن مسئولیت‌فراگیری دارد. از نظر او، ایجاد نهادهای فراملی برای ایجاد شهروندی جهانی کافی نیست، بلکه وظیفه مهم‌تر عبارت است از تسهیل فرایندهای دموکراتیک و کارآمد ارتباط و بحث درون و بین سازمان‌های محلی و جهانی.

تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران توجه خاصی به حقوق شهروندی کرده، به طوری که رنگ، نژاد و زبان را موجب تفاوت در برخورداری از این حق نمی‌داند و دولت را موظف به رعایت حقوق شهروندی برای همه انسان‌ها می‌کند. ضمن اینکه قانون اساسی نه تنها به ذکر نظری حقوق شهروندی توجه کافی داشته، بلکه در عمل هر سه قوه حاکمیت را مدافع این حق قلمداد کرده و سهم ویژه‌ای برای قوه قضائیه قائل شده است؛ چنان‌که در اصل ۱۵۶، این قوه را پشتیبان حقوق فردی و جمعی یعنی پناهگاه حقوق آحاد جامعه تلقی کرده است. تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در سه حوزه سیاسی، اجتماعی و مشارکتی (مردمی) با تأکید بر چند قانون خاص کاوش و بررسی شد.

قوانین مشارکتی (مردمی)

الف) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون شوراها

علت وجودی شوراها و هدف تشکیل آنها به دو رکن مشارکت شهروندان در تصمیم‌گیری و نظارت برمی‌گردد. به دیگر سخن، یکی از شاخص‌های کاهش دخالت دولت در مدیریت امور محلی و اعمال تصدی و واگذاری امور خارج از حاکمیت به جامعه محلی، حدود تصمیم‌گیری و اختیار شوراها به عنوان نمایندگان جامعه محلی است. این اصل وقتی می‌تواند کارآمد باشد که حدود این تصمیم‌گیری با صراحت و واژه‌های شفاف و غیرمبهم روشن باشد.

با مروری بر تاریخچه و سیر تحولات قانون شوراهای در جمهوری اسلامی، شاهد این هستیم که هر چند بعد از تصویب قانون اساسی، قانون مصوب سال ۱۳۶۱ به مراتب پیشرفته‌تر از لایحه قانونی شورای انقلاب بوده و اختیارات پیش‌بینی‌شده برای شوراهای در قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن نیز نسبت به متون قبلی توسعه‌یافته‌تر است، روند کلی تصویب و اصلاحات قانون شوراهای برای کاهش اختیارات این نهاد بوده است.

از طرفی دیگر در قانون شوراهای مصوب سال ۱۳۶۱، شوراهای نه تنها ناظر بر شهرداری‌ها تعریف شدند، بلکه بر مقامات دولتی که در سطح محل و منطقه، وظایف محلی و منطقه‌ای دارند، نظارت داشته و آنها نیز ملزم به رعایت تصمیمات شوراهای بودند. در ماده ۱۴ این قانون، «استانداران، فرمانداران، بخشداران، و سایر مقامات کشوری که از طرف دولت تعیین می‌گردند، بر اساس اصل یک‌صد و سوم قانون اساسی در حدود اختیارات شوراهای ملزم به رعایت تصمیمات آنها» بودند؛ موضوعی که در قوانین بعدی بر آن تصریح نشده است. از نکات قابل توجه دیگر و از مزیت‌های قانون ۱۳۶۱ نسبت به قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن این است که بر اساس قانون ۱۳۶۱، شوراهای نه تنها ناظر بر سازمان‌های عمومی غیر دولتی بوده، بلکه کلیه مقامات دولتی در حدود وظایف محلی و منطقه‌ای تحت نظارت شوراهای بوده و شوراهای می‌توانستند درخواست توبیخ و برکناری مقامات دولتی را داشته باشند؛ موضوعی که در شرایط کنونی برای شوراهای، آرزوی دست‌نیافتنی قلمداد می‌شود (ر.ک: نودرپور، ۱۳۸۸).

همچنین شورای عالی استان در کمیته برنامه‌ریزی استان با داشتن حق رأی عضویت داشت، در حالی که در قانون فعلی صرفاً عضویت بدون حق رأی دارد. همچنین شورای استان در اجرای بودجه استان نظارت داشت و جالب اینکه مقاطعه‌کاران و مجریان پروژه‌ها و طرح‌های عمرانی باید به تأیید شورای استان می‌رسید (همان).

در قانون شوراهای مصوب سال ۱۳۶۱، شورای عالی استان‌ها به مثابه یک پارلمان قوی با وظایف نظارت عالی بر حاکمیت در امور محلی و منطقه‌ای وظایف بسیار مهمی داشت و حتی حق حضور در مجلس شورای اسلامی و دفاع از طرح‌های پیشنهادی خود را داشت. اما در قانون فعلی، به جرأت می‌توان گفت بسیاری از وظایف شورای عالی استان‌ها حذف شده است.

دربارهٔ اختیارات و وظایف شوراهای هم که در قانون ۱۳۷۵ و اصلاحیه‌های بعدی آن بدان توجه شده است، نکته قابل تأمل این است که علی‌رغم اشاره به برخی از وظایف تصمیم‌گیری و اختیار شوراهای به عنوان نمایندگان جامعهٔ محلی، حوزه و میزان این تصمیم‌گیری و اختیار با صراحت و واژه‌های شفاف بیان نشده است. در حالی که باید از کاربرد کلمات مبهم، دوپهلوی و قابل تفسیر در متن هر قانونی که باید حدود اختیار و حقوق و وظایف نهاد یا سازمانی را معین کند، به‌ویژه در مورد شوراهای و ارتباط و حدود اختیار آنها با سازمان‌های دولتی دوری شود و اگر قرار نیست که در مورد خاصی، حق و اختیار تعیین‌کننده و مستقلی تفویض شود، باید با صراحت و آشکارا در متن قانون تصریح شود. وگرنه افزایش بندهای اختیارات شوراهای به ۲۹ بند (در قانون ۱۳۷۵) و ۳۴ بند (در اصلاحیهٔ سال ۸۲)، مشکلی را نه تنها رفع نکرده، بلکه بر مشکلات می‌افزاید (ر.ک: قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی آن، قابل دسترس در: www.dastour.ir). از این‌رو به نظر می‌رسد با ورود جدی‌تر مباحث جهانی‌شدن به حوزه‌های مختلف اجتماعی و سیاسی جامعهٔ ایرانی، بخشی از حاکمیت که عمدتاً در دستگاه‌های دولتی است، با جابه‌جایی اختیارات به بخش جدیدی از حاکمیت یعنی نهاد شوراهای، موافق نیستند و در برابر آن به شدت مقاومت می‌کنند و تا به حال مانع اجرای بندهایی از قانون در رابطه با واگذاری امور به مردم شده‌اند. برای نمونه هر چند در برنامهٔ سوم و چهارم توسعه نیز تصریح شده است که ۲۳ مورد از وظایف دولت باید به شوراهای و شهرداری‌ها واگذار شود، تاکنون این وظایف واگذار نشده است. از طرفی دولت در تلاش است تا حیطة اختیارات شوراهای را هر چه بیشتر محدود نموده، آنان را به دولت وابسته‌تر سازد.

ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون شورای حل اختلاف

در اینکه در جهانی‌شدن، حرکت به سمت تصمیم‌گیری‌های ناحیه‌ای و محلی بدون دخالت دولت است، شکی نیست. همین شاخص در این قانون ایرانی هم تأثیر گذاشته است. از جمله ماهیت سازشی بودن کار شورا که بر توافق شهروندی است که در مادهٔ ۲۵ به تصریح آمده است. افتخاری بودن عضویت در شورا (مادهٔ ۳۵) و دریافت وجه برای

رسیدگی به شکایات (ماده ۴۳)، بر استقلال قانون اشاره دارد. اما زمینه‌های دخالت دولت، ماهیت قضایی قانون و نه ماهیت شهروندی آن و زمینه‌های دولتی شدن، در عمل از نشانه‌های تأثیر نگذاشتن حقوق شهروندی جهانی در این قانون است.

بر اساس اصل ۳۴ قانون اساسی، شهروندان حق دارند به محاکم قضایی رجوع کنند و این حق مطلق است. اما در ماده ۱۸۹ قانون برنامه سوم توسعه که مبنای قانون شورای حل اختلاف است و نیز بند ۴ ماده ۱ آیین‌نامه اجرایی آن، این حق سلب شده است. آزادی در مراجعه به محاکم از حقوق شهروندی در جهانی شدن است و نمی‌توان به بهانه کاهش مراجعه به محاکم، این حق را نفی کرد. نقش حکومتی بودن قانون در ماده ۴ آیین‌نامه که در آن سه نفر برای حل اختلاف پیش‌بینی شده است، برجسته است. از این سه نفر، فقط یک نفر معتمد محل است و دو نفر دیگر انتصابی هستند.

فلسفه این قانون، توجه به حقوق شهروندی و بهره بردن از امکان‌های حوزه عمومی در حل اختلافات حقوقی است. اما ماهیت این قانون، قضایی است. در آن (ماده ۶)، فقط مردان می‌توانند عضو شورا باشند. در حالی که اساس قانون بر سازش و توافق است. در بسیاری موارد زنان می‌توانند عضو شوند و در حل اختلاف مؤثر باشند. ماهیت صرفاً قضایی شورای حل اختلاف، آن را از مزیت‌ها و تجارب جهانی در این زمینه محروم می‌کند. برای نمونه امروزه یکی از حوزه‌های علمی و مهارتی که به کمک حل اختلافات از طرق مدنی و مشارکتی می‌آید، تشکل‌های زنان و مددکاری‌های اجتماعی است. گاه اختلافات در سطوح خانوادگی و اجتماعی ممکن است اهمیت چندانی نداشته باشد، اما آثار و پیامدهای آنها آسیب‌های اجتماعی تولید می‌کند. مسائل جامعه‌ای و اجتماعی ناظر بر وضعیت و شرایطی است که به اعتقاد اکثریت افراد جامعه، شرایط مزبور در کیفیت زندگی افراد و گروه‌های اجتماعی را مختل می‌کند، مهم‌ترین ارزش‌های عام را به خطر می‌اندازد و به رغم تلاش‌های فراوان که اکثریت افراد به عمل می‌آورند، به هدف‌های مشروع خود دست نمی‌یابند. از این‌رو افراد و گروه‌های اجتماعی به این باور می‌رسند که برای تغییر شرایط و اصلاح وضع موجود باید به اقدامی اجتماعی دست زنند. در واقع ریشه مسائل اجتماعی در بطن نهادهای اجتماعی است که گاهی بر اثر کارکرد نامناسب آنها شکل می‌گیرد و شرایط دشوار و رنج‌آوری را به اکثریت مردم

تحمیل می‌کند و جنبه‌های عینی و ذهنی خود می‌گیرد. مسائل جامعه‌ای در متن جامعه به بار می‌نشینند و در بستر زمان می‌توانند به آسیب‌دیدگی افراد منجر شوند، بسترهای انحرافی را فراهم سازند و در مواردی که با پیگرد قانونی همراه شوند، به آسیب‌های اجتماعی مبدل گردند (رک: فیض‌اللهی، ۱۳۸۸). قانون شورای حل اختلاف در ایران به صورت بسیار کلی است و ظرفیت‌هایی برای الگوگیری از تجارب جهانی ندارد.

قوانین اجتماعی

الف) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون کار

قانون کار، یکی از کم‌تغییرترین قوانین اجتماعی موجود جامعه ایرانی پس از انقلاب است؛ به طوری که از سال ۱۳۶۹ که قانون کار جمهوری اسلامی ایران مشتمل بر ۱۲ فصل، ۲۰۳ ماده و ۱۲۱ تبصره به تصویب مجمع تشخیص مصلحت نظام رسید، تنها در سال ۱۳۷۸ ماده واحده‌ای به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید که بر اساس آن، کارگاه‌ها و مشاغل دارای پنج نفر کارگر و کمتر، تا پایان برنامه سوم توسعه از شمول قانون کار معاف شدند (اداره کل امور اداری دانشگاه صنعتی امیرکبیر، بی‌تا).

ورود اندیشه‌ها و مباحث مربوط به جهانی‌شدن به درون جامعه ایران سبب شد تا کارگران نیز خواسته‌ها و مطالبات خویش را درباره اصلاح قانون کار به صورت برجسته‌تری پیگیری کنند. در واقع علی‌رغم دو قرن تأخیر نسبت به اروپا در تاریخ تحول حقوق کار ایران، پذیرش تشکلهای کارگری و کارفرمایی، انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار، همگی متأثر از روند جهانی‌شدن حقوق کار بوده است. در مقایسه با هنجارهای جهانی حقوق کار، ایران پیشرفت‌های نسبتاً خوبی داشته است و برخی از مقابله‌نامه‌های اجباری سازمان بین‌المللی کار، همچون مقابله‌نامه منع تبعیض شغلی را پذیرفته و در نظام حقوقی کشور وارد ساخته است. همچنین توصیه‌های غیر اجباری سازمان در بسیاری از کشورهای جهان و از جمله ایران پذیرفته شده است. مثلاً در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران با پیروی از اصول مکتب اسلام در موارد مختلف، اصل عدم تبعیض مورد حمایت قرار گرفته است. قانون کار مصوب ۱۳۶۹ مجمع تشخیص مصلحت نظام نیز با تبعیت از قانون اساسی، اصول مختلفی از جمله عدم

تبعیض در اشتغال و اصل مزد مساوی برای کار مساوی را، هر چند در مفهوم محدودتری نسبت به حقوق بین‌الملل پذیرفته است. با این حال طبق آمارهای رسمی موجود ایران همانند بسیاری از کشورهای جهان، فاصله زیادی در برخی از زمینه‌های حقوق کار با استانداردهای بین‌المللی وجود دارد. محدودیت‌های اشتغال زنان در سطوح بالای مدیریتی کشور در زمینه کار، نگرانی‌های مربوط به امنیت شغلی، حق اعتصاب درباره حقوق شغلی و حرفه‌ای کارگران، پایین بودن دستمزد آنان، استخدام اقلیت‌ها و محدودیت‌های اشتغال زن شوهردار، نمونه‌هایی از این وضعیت است.

با این حال گسترش تشکلهای کارگری و کارفرمایی، انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار، تأسیس مراجع تخصصی قضایی و غیر قضایی حل و فصل اختلافات جامعه کارگری و... سبب شد تا از اواسط دهه ۱۳۸۰، وزارت کار در راستای اصلاح قانون کار ۱۳۶۹ اقدام کند و چند پیش‌نویس نیز در این زمینه تهیه کرده که مفاد آخرین پیش‌نویس تهیه شده در ۷۴ ماده در مهر ۱۳۹۰ در رسانه‌ها منتشر شده است. اما این پیش‌نویس با واکنش‌های مختلفی روبه‌رو شده است و کارگران و نهادهای حامی آنان، انتقادات بسیاری بر این پیش‌نویس وارد کرده‌اند. از جمله این انتقادات عبارتند از: کاهش قابل توجه مواد حمایتی در خصوص کارگران (۲۸ ماده)، کاهش امنیت شغلی کارگران و هموار شدن شرایط اخراج کارگران در واحدهای تولیدی کشور، اشاره نشدن به کنفدراسیون کارگران، کم‌رنگ شدن سه‌جانبه‌گرایی در مسائل کارگری و در نتیجه لحاظ نشدن دیدگاه‌های گروه‌های کارگری، به حداقل رساندن اهمیت نهادهای مهمی نظیر شورای عالی کار، شورای عالی حفاظت فنی و مشارکت کارگران در دادگاه‌های کار، برداشتن کف حقوق کارگران، تغییر رویه میزان پرداخت عیدی کارگران، افزایش نقش دولت در تصمیم‌گیری‌های کارگری و... (مخالفت کارگران با پیش‌نویس قانون جدید کار، خبرگزاری مهر، ۱۳۹۰). در حالی که بیشترین خواست کارگران در چندساله اخیر، اصلاح فصل ششم قانون کار بوده، تا نقش تشکلهای کارگری در واحدهای اقتصادی افزایش یابد.

اما با تحلیل روند پیش‌نویس‌های ارائه‌شده از جانب وزارت کار برای اصلاح قانون کار، به نظر می‌رسد که دولت از همان ابتدا با قوت گرفتن چنین قانونی و افزایش کفه آن به سمت کارگران در راستای قوانین و تأکیدات سازمان‌های بین‌المللی کار مخالف بوده و

این موضوع از همان درگیری‌ها و اختلافات شدید دولت و شورای نگهبان با مجمع تشخیص مصلحت بر سر قانون سال ۱۳۶۹ تا تلاش‌های کنونی آن برای گسترش دایره نفوذ خود در تشکیلات کارگری و کاهش نقش اصناف و اتحادیه‌های کارگری کاملاً مشخص و قابل پیگیری است.

در مجموع در پیش‌نویس جدید که وزارت کار نوشته و در آن ۲۸ بند از مفاد قانون ۱۳۶۹ را تغییر داده، تمامی مزایای کارگران را در این ۲۸ مورد قطع کرده است و نگاه حمایتی قانون کاملاً حذف شده است (خبرگزاری مهر، ۱۳۹۰). بنابراین به نظر می‌رسد که علی‌رغم تلاش بسیار زیادی که امروزه کارگران در قالب سندیکاها و اتحادیه‌های کارگری و نیز به راه‌اندازی اعتصابات و میتینگ‌های سیاسی تحت تأثیر امواج جهانی‌شدن، پیگیری می‌کنند و پیشرفت‌های محسوسی که در زمینه احقاق خود کسب کرده‌اند، متأسفانه با بررسی پیش‌نویس‌های ارائه‌شده از جانب وزارت کشور و بالاخص آخرین پیش‌نویس ارائه‌شده در راستای اصلاح قانون کار، باید به این واقعیت اعتراف کرد که دولت (دهم)، تمایلی بر افزایش نقش کارگران در تدوین و اعمال حقوق حقه خویش نداشت و برعکس تلاش نمود تا اندک حضور و نقش آنان را کاسته و بر نقش خود بیش از پیش بیفزاید و بدین‌سان تأثیرات جهانی‌شدن بر کارگران و حقوق کارگری را خنثی سازد.

ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون بیمه

نخستین قانون بیمه ایران در سال ۱۳۱۶ با ۳۶ ماده تصویب شد که عمدتاً بر یک رابطه حقوقی و ایجاد شده میان بیمه‌گذار و بیمه‌گر استوار است و بیشتر جنبه خصوصی دارد. در دهه ۱۳۴۰ به دلیل توسعه جامعه ایران از حیث صنعتی و پیچیدگی، نیاز به تغییر قانون احساس شد و در ۱۳۴۷ قانون بیمه مسئولیت مدنی مربوط به شخص ثالث تصویب شد. قانون بیکاری و قانون بیمه اجتماعی کارگران نیز از موارد قوانین بیمه تخصصی است.

قانون بیمه اجباری مسئولیت مدنی دارندگان وسایل نقلیه موتوری در مقابل شخص ثالث، در سال ۱۳۸۷ اصلاح و تصویب شد. این قانون ۳۰ ماده و ۲۵ تبصره دارد. مواد ۱ و ۴ و ۵ و ۱۶ و ۱۷ و نیز تبصره‌های ۵ ماده ۱ و ۲ ماده ۴ نسبت به قانون بیمه سال

برخی تغییرات در قانون بیمه سال ۱۳۸۷ نسبت به قانون بیمه سال ۱۳۴۷ مربوط به نفوذ احکام اسلامی است. در قانون ۱۳۴۷، ملاک مبلغ خسارت، عرف و شرایط بین‌المللی بوده است (ماده ۶). این موارد مربوط به دیه و معادل‌سازی مبلغ خسارت برای زیان‌دیده است که در مواد ۲ و ۴ آمده است. بنابراین این تغییرات به نوعی مقاومت در برابر هنجارها و شاخص‌های حقوق شهروندی جهانی‌شدن محسوب می‌شود. اما به نظر می‌رسد روح و محتوای قانون و برخی بندهای آن در مسیر توجه به حقوق عمومی و شهروندی عام است که نسبتی با جهانی‌شدن پیدا می‌کنند. معیار نبودن نوع مذهب و برابری میان زن و مرد در پرداخت دیه و خسارت در قانون جدید به طور کامل متأثر از شاخص‌های جهانی‌شدن است. در تبصره ۲ ماده ۴ آمده است: «بیمه‌گر موظف است خسارت وارد زیان‌دیدگان را بدون لحاظ جنسیت و مذهب تا سقف تعهدات بیمه‌نامه پرداخت کند».

یکی از موارد مربوط به حقوق عمومی شهروندان، آسان شدن فرایندهای پرداخت خسارت به زیان‌دیده است که در قانون بیمه جدید در ماده ۴ این مورد پیش‌بینی شده و دلالت بر جنبه عمومی دارد. میزان پرداخت خسارت بدون کروکی را تا سقف تعهدات مالی ماده ۴ افزایش داده، که این خود یکی از مهم‌ترین تغییرات قانون و رفع مشکل بسیاری از رانندگان برای تهیه کروکی پلیس جهت مبالغ بالای صد هزار تومان در شهرها بوده است. از دیدگاه حقوق شهروندی در قانون جدید بیمه، روح قانون به سمت حقوق شهروندی فارغ از تعلقات مذهبی، جنسی و قومی تا حدود زیادی در نظر گرفته شده است، از جمله مؤثر بودن توافق طرفین. مثلاً اگر توافق بیمه‌گر و بیمه‌گذار به بیرون از قلمرو ایران هم تسری داده شود، منعی ندارد (ماده ۹).

یکی دیگر از قوانین بیمه، بیمه بیکاری است. در سال ۱۳۶۶ قانون بیمه بیکاری تصویب شد و در سال ۱۳۶۹، قانون دوم جای آن را گرفت. قانون جدید، تغییرات مهمی نداشت و چند تغییر جزئی ناشی از تغییر ساختارهای اداری است. در ماده ۶ قانون جدید بیمه سرنشین و خسارت مالی نیز با توجه به رقابتی شدن صنعت بیمه و کاهش چشمگیر دخالت دولت در آن، مشتری‌مداری و حفظ حقوق وی کاملاً ملحوظ شده

است. در این ماده تأکید شده است که حتی در مواردی که اثبات شده است که راننده به عمد حادثه تصادف را ایجاد کرده، شرکت بیمه باید خسارت را پرداخت کند و سپس از طریق مراجع قانونی آن را استرداد کند. در ماده ۱۷ قانون جدید بیمه نیز مشتری‌مداری در فضای رقابتی و آزاد از تسلط دولت دیده می‌شود و حق را در تعیین خسارت به مشتری می‌دهد. این ماده تصریح دارد که در تعیین مقدار خسارت در صورت اعتراض مشتری به مبلغ تعیین شده توسط شرکت بیمه‌گر، به یک تعمیرگاه مجاز و یا تعمیرگاه مورد قبول مشتری مراجعه و تغییر رقم خسارت می‌شود. در بند ج ماده ۶ قانون جدید بیمه بیکاری، گذراندن دوره‌های آموزشی و سوادآموزی در مدت بیکاری قطعی شده است.

در مجموع جهانی‌شدن هم تأثیر دگرگون‌کننده و هم‌راستا با حقوق شهروندی جهانی به معنای حقوق اجتماعی در قوانین بیمه‌نهاد است و هم تأثیر مقاومت‌کننده. در موضوع قوانین اسلامی، تأثیر مستقیم و مقاومت‌کننده است و در سایر موارد به‌ویژه مشتری‌مداری و آگاهی از حقوق اشخاص حقیقی بیمه‌گذار، تأثیر شتاب‌دهنده و همسو بوده است. این تأثیر البته غیر مستقیم و تا حدودی زمینه‌ای است. برای مثال تسریع در پاسخگویی به مشتری و به‌ویژه زبان دیده به دو دلیل است؛ اول مستقیم، یعنی شخص حقیقی به عنوان شهروند، آگاهی بالایی از حقوق خود دارد و این بر قانون تأثیر داشته است و دوم، فناوری دیجیتال و امکانات دنیای مجازی، بروکراسی اداری را کاهش داده و دسترسی به حقوق و ایفای آن را تسریع کرده است.

البته باید اشاره داشت که این تغییرات از لحاظ بنیادی به دگرگونی اندیشه‌ها و فرهنگ در جهانی‌شدن نیز بازمی‌گردد. برای مثال نفس تغییر در مفهوم بیمه و انتقال آن از امنیت مادی و مالی صرف، به امنیت اجتماعی که دربردارنده ابعاد کیفی زندگی است، در این راستا قابل بررسی است. این دگرگونی البته بی‌تأثیر از تحول مفهوم حقوق بشر و نیز رابطه دولت-ملت و نیز تحول جامعه مدنی نیست (همان: ۵).

ج) تأثیر جهانی شدن بر قانون تعاون

در فضای جهانی شدن، کاهش نقش دولت در تصمیم‌گیری‌ها مورد تأکید بوده و پذیرفته شده است. در ایران این موضوع عمدتاً با نام کوچک کردن دولت و بخش اجرایی تعبیر شده است. در قانون تعاون، این امر تا حدودی اتفاق افتاده است و دولت نقش حمایتی و زمینه‌سازی تحقق قانون را بر عهده دارد. در تبصره ماده ۱۷ آمده است: «در مواردی که دستگاه‌های دولتی در تأسیس شرکت‌های تعاونی شریک می‌شوند، ظرف مدتی که با موافقت طرفین در ضمن عقد شرکت تعیین خواهد شد، سهم سرمایه‌گذاری دولت به تدریج بازپرداخت خواهد شد و صد درصد سرمایه به تعاونی تعلق خواهد گرفت».

در مواد ۱۸ و ۱۹ و ۲۴۰ نیز نقش‌های حمایتی برای دولت در نظر گرفته شده است. هر چند قانون تعاون در جهت کاهش دخالت دولت است، هنوز خطر دخالت‌های دولت احساس می‌شود. از جمله در تبصره ۲ ماده ۳۵ در باب تشکیل مجمع عمومی می‌گوید: «در صورتی که هیئت‌مدیره ظرف حداکثر یک ماه نسبت به تشکیل مجمع عمومی فوق‌العاده اقدام ننماید، وزارت تعاون نسبت به تشکیل مجمع عمومی اقدام می‌نماید». مفاد این تبصره دخالت دولت را فراهم می‌کند.

یکی دیگر از زمینه‌های دخالت دولت در تعاونی‌ها به وجه نظارتی دولت در انتخابات تعاونی‌ها و اتاق‌های تعاون بازمی‌گردد. در ماده ۵ دستورالعمل انتخابات اتاق‌های تعاون که مربوط به بررسی صلاحیت کاندیداهای مشمول مفاد ماده ۳ دستورالعمل و رسیدگی به شکایات است، نماینده دولت به طور ثابت و در تمام موارد حضور دارد (بندهای الف، ب و ج). از اشکالات دیگر این قانون این است که منظور از دولت فقط دستگاه اجرایی و قوه مجریه مراد شده است. در حالی که در جهانی‌شدن منظور از کاهش دخالت دولت، تمام دستگاه‌های حکومتی و حاکمیتی هستند و نه قوه مجریه. تنها راه‌حلی که بسیاری از اقتصاددانان برای توسعه بخش تعاون در نظر دارند، خروج از حاکمیت دولت است. تعاونی یک نهاد دموکراتیک است که باید از لوای نظارت دولت خارج شود. اما خروج از مجموعه دولت باید هدفمند باشد. در صورتی که مدل اقتصادی‌ای که برای توسعه تعاونی‌ها در نظر گرفته می‌شود، منطبق بر اهداف سیاست‌های کوچک‌سازی دولت و

تأثیر جهانی‌شدن بر حقوق شهروندی در ایران / ۱۵۵
خصوصی‌سازی باشد، در واقع می‌توان به بخشی از مشکلات قانونی موجود پاسخ گفت
(ابراهیمی، ۱۳۸۶: ۴۶-۵۰).

از سوی دیگر تعاونی در ایران عمدتاً به شکل‌های تجربی و تاریخی طی شده است و نقش قوانین و مقررات در آن چشمگیر نبوده است. در حالی که در فضای جهانی‌شدن و مفهوم شهروندی قانون که بر پایه مسئولیت و حق است، ضمانت اصلی تعاونی است و تجارب تاریخی وقتی می‌تواند تضمین‌کننده دوام تعاونی و شهروندی باشد که قوانین مناسب خود را نیز داشته باشد. قوانین تعاونی در فضای جهانی‌شدن بر برابری زن و مرد استوار است؛ حال آنکه در تعاونی‌های ایران که مبتنی بر تجارب و سنت‌های بومی است، این موضوع چندان مد نظر نبوده و زنان در عمل سهم بسیار کمتری دارند.

د) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون خصوصی‌سازی

از زمان ابلاغ سیاست‌های کلی اصل ۴۴ و تصویب قوانین مربوط به آن در مجلس شورای اسلامی و اجرای این قانون، حدود پنج سال می‌گذرد. قرار بود با اجرای این اصل به تدریج تصدی‌گری دولت در بخش اقتصاد کاهش یافته و با تقویت بخش خصوصی و تعاونی، زمینه‌های شکوفایی اقتصاد داخلی و حضور در رقابت‌های بین‌المللی فراهم شود. در نگاه نخست به نظر می‌رسید با اجرای این قانون، اتاق بازرگانی و صنایع و معادن ایران به عنوان پارلمان بخش خصوصی در این دوره بهتر شده و قدرت آن در تصمیم‌گیری‌های اقتصادی افزایش یابد؛ اما بررسی‌های به عمل آمده نشان می‌دهد هر چند تمایل نظام برای تقویت بخش خصوصی و رقابت در عرصه اقتصاد جهانی در قالب اصل ۴۴ همسو با فرآیند جهانی‌شدن بوده، به دلیل کیفیت اجرای قانون این اصل، عملاً اقتصاد ایران حرکت جدی به این سو نداشته، همچنان در چنبره تصمیم‌گیری‌های پیدا و پنهان دولت قرار دارد. از این رو اتاق بازرگانی نیز به عنوان یکی از نهادهای مدنی معطوف به این حوزه نیز در سال‌های اخیر، اگر دچار رکود و پسرفت نشده باشد، پیشرفت و رشد چندان‌انی هم نداشته است.

بر اساس ادبیات موجود، جهانی‌شدن، ابعاد مختلفی دارد که اقتصاد، یکی از آن ابعاد و شاید مهم‌ترین آنها باشد. آنچه از بعد اقتصادی جهانی‌شدن می‌توان در ذهن متصور

شد، به طور خلاصه عبارت است از حرکت از نظام اقتصادی دولت‌محور به نظام اقتصادی آزاد که در آن به جای دولت، نقش بخش خصوصی و نهادهای متناظر با آن برجسته‌تر است. به عبارت دیگر تحت تأثیر جهانی‌شدن، فرایندهای مالی و اقتصادی در سطح ملی کمتر تابع سازوکارهای داخلی و تصمیم‌گیری‌های دولت می‌شود و کنترل دولت بر اقتصاد ملی کاهش روزافزون می‌یابد. در تبیین این بعد، عمده تعریف‌ها و توصیف‌ها، حول جهانی‌شدن تولید، توزیع و اعتبار یا تبدیل جهان به بازاری برای تجارت، تولید و فروش و سرمایه‌گذاری می‌چرخد. بسیاری از صاحب‌نظران جهانی‌شدن معتقدند چنین بازاری در حال حاضر شکل گرفته و یا در حال پدید آمدن است؛ بازاری که کارگزاران و نهادهای اقتصادی پرشماری درگیر فعالیت‌ها و عملیات فراملی هستند. علاوه بر این، نفوذپذیری مرزهای سیاسی در برابر جریان‌های اقتصادی بسیار افزایش یافته و درهم تنیدگی و وابستگی متقابل در گستره جهانی به حدی رسیده که امکان چندانی برای اتخاذ سیاست‌های انزواگرایانه معطوف به خودکفایی اقتصادی وجود ندارد؛ زیرا تصمیم به برکنار بودن از شبکه‌های اقتصادی جهان‌گستر، بسیار دشوار، پرهزینه و حتی ناممکن شده است (گل‌محمدی، ۱۳۸۱: ۶۴).

نگاهی به سیاست‌های ابلاغی و قوانین مربوط به اجرای اصل ۴۴ در ایران نشان می‌دهد که در موارد بسیاری، اهتمام به اجرای این اصل همسو با فرآیند جهانی‌شدن بوده است؛ به طور مثال:

- گسترش مالکیت در سطح عموم مردم به منظور تأمین عدالت اجتماعی، افزایش رقابت‌پذیری در اقتصاد ملی، افزایش سهم بخش‌های خصوصی و تعاونی در اقتصاد ملی و کاستن از بار مالی و مدیریتی دولت در تصدی فعالیت‌های اقتصادی، جزء اهداف اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴ دانسته شده است.
- در ابلاغیه مورخ ۸۵/۴/۱۲ رهبر انقلاب، توانمندسازی بخش خصوصی و تعاونی و حمایت از آن برای رقابت در بازارهای بین‌المللی، آماده‌سازی بنگاه‌های داخلی برای مواجهه هوشمندانه با قواعد تجارت جهانی، انطباق نظام ارزیابی کیفیت با استانداردهای بین‌المللی، جزء الزامات شتاب گرفتن رشد و توسعه اقتصادی کشور مبتنی بر اجرای عدالت اجتماعی و فقرزدایی دانسته شده است.

اما روند اجرا نشان می‌دهد که در عمل این قوانین به درستی به اجرا درنیامده و اقتصاد ایران از دولتی بودن خارج نشده است. مهم‌ترین مدرکی که نشان می‌دهد اجرای اصل ۴۴ در کشور با مشکلات و موانعی مواجه بوده و در مواردی که اجرا شده نیز با روح اصل ۴۴ و قانون مصوب مجلس مغایرت دارد، گزارش کمیسیون ویژه مجلس شورای اسلامی برای نظارت و پیگیری این اصل است. این کمیسیون در گزارش خود خاطر نشان ساخته، بخشی از مدیران دولتی اعتقادی به این سیاست‌ها ندارند و در اجرای قانون همکاری نمی‌کنند. در این گزارش به دلیل اینکه واگذاری‌های صورت گرفته بر اساس اصل ۴۴ به بخش خصوصی واقعی نبوده، نسبت به ظهور بخش جدیدی در اقتصاد کشور با عنوان «شرکت‌های شبه‌دولتی» ابراز نگرانی شده است. در این گزارش به طور مشخص از انحراف اجرای این اصل در وزارت نفت، صنایع و معادن و مخابرات سخن به میان آمده است. به طور خلاصه بر اساس گزارش کمیسیون، مشکلات و چالش‌های فراروی اجرای اصل ۴۴ عبارتند از:

- حضور کمرنگ بخش خصوصی حقیقی، کاهش نیافتن تصدی دولت در مدیریت شرکت‌های واگذار شده به‌ویژه در گروه دوم واگذاری‌ها، ادامه حضور نهادها و مؤسسات عمومی غیر دولتی، شرکت‌های موسوم به شبه‌دولتی و بروز مشکلات پس از واگذاری.
- اکثر مؤسسات عمومی غیر دولتی توسط سازمان‌های دولتی مدیریت شده و نیز نمایندگی سهام عدالت را در اکثر شرکت‌ها، دستگاه‌های دولتی عهده‌دار شده‌اند که تصدی دولت در اداره بنگاه‌ها همچنان ادامه دارد.
- برخی واگذاری‌ها به اشخاص و افراد حقیقی و حقوقی بوده است که صلاحیت لازم را برای اداره شرکت‌ها نداشته و باعث ایجاد اختلال در مسیر تولید و ادامه کار شرکت‌ها شده و هدف خریداران، بیشتر از آنکه حفظ اشتغال و تداوم تولید و توسعه باشد، استفاده از زمین و امکانات آنها بوده است (روزنامه آفرینش، ۸۹/۱۰/۰۶).

در سال ۱۳۸۹ با وجود گذشت پنج سال از ابلاغ سیاست‌های اصل ۴۴ و پیگیری مجلس و رهبری از تحقق این سیاست‌ها، آنچه از بیانات رهبری نظام مشاهده می‌شود،

۱۵۸ / پژوهش سیاست نظری، شماره شانزدهم، پاییز و زمستان ۱۳۹۳

عدم پیشرفت مناسب در اجرای این اصل است که نشان می‌دهد دولت در اجرای این اصل عملاً همسو با روند جهانی شدن عمل نکرده است:

«در زمینه اجرای سیاست‌های کلی اصل ۴۴، کارهای خوبی انجام شده اما کافی نیست. باید زمینه یک اقتصاد رقابتی با حضور بخش خصوصی به وجود آید که لازمه چنین کاری تحرک بیشتر برای اجرای اصل ۴۴ است» (سایت خبری آیت‌الله خامنه‌ای، ۱۳۸۹).

قوانین سیاسی

الف) تأثیر جهانی شدن بر قانون احزاب

قانون احزاب نیز همچون قانون کار در جمهوری اسلامی ایران یکی از قوانین کم‌تغییر - علی‌رغم جنجال فراوان در خصوص آن - بوده است.

نخستین و تنها قانون فعلی مربوط به احزاب در جمهوری اسلامی ایران، در نوزده ماده و نه تبصره در جلسه روز شنبه، هفتم شهریورماه ۱۳۶۰ به تصویب مجلس شورای اسلامی رسیده است. این قانون که متأثر از شرایط سیاسی و اجتماعی سال‌های اول انقلاب نگاشته شد و الزامات سیاسی، اجتماعی و امنیتی آن دوران در نحوه نگارش و تدوین مفاد قانون یادشده تأثیرات چشمگیری داشته است، دارای نقاط ضعف و کاستی‌هایی طی اجرایی شدن آن در سی‌ساله اخیر بوده و در دولت‌های گوناگون، بحث تغییر در این قانون مطرح بوده است، هر چند هیچ‌گاه به مرحله عمل وارد نشد. اما از اوایل دهه ۱۳۸۰ و شدت گرفتن اندیشه‌های جهانی شدن و در ظاهر پاسخگویی به مطالبات احزاب و گروه‌های سیاسی برای اصلاح این قانون، این موضوع مجدداً در میان مسئولین (اعم از دولت و مجلس) مطرح شد و نهایتاً پس از کش و قوس‌های فراوان میان مجلس و دولت، بررسی پیش‌نویس طرح اصلاح قانون احزاب، در دستور کار کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس قرار گرفت و کلیات این طرح که مشتمل بر ۵ فصل، ۵۹ ماده و ۲۷ تبصره است در ۲۵ خرداد ۱۳۹۰ به تصویب کمیسیون شوراها و امور داخلی مجلس رسید (www.aftabnews.ir/1390).

اما هر چند در دیدگاه ارائه‌کنندگان این طرح، گرانی‌گاه تغییرات ایجاد شده در قانون احزاب، این است که قانون در عین مهیا کردن بستر آزادی فعالیت‌های سیاسی احزاب بتواند تضمین‌کننده شروط مورد نظر قانون اساسی نیز باشد (ر.ک: عباس‌زاده مشگینی، ۱۳۸۹)، علی‌رغم ادعای ارائه‌کنندگان و با بازبینی و بررسی اصلاحات صورت گرفته، متوجه می‌شویم این طرح متأسفانه نه در راستای آزادی فعالیت احزاب، بلکه برای ایجاد محدودیت‌های جدیدتر بر احزاب ایجاد شده است؛ کاهش دایره شمول طرح جدید نسبت به قانون قبلی، لزوم کسب مجوز تشکل‌های سیاسی برای تشکیل ائتلاف و جبهه سیاسی به‌طور موقت یا دائم، تغییر ترکیب کمیسیون ماده ۱۰ و اضافه شدن نماینده وزارت اطلاعات و نماینده شورای عالی مدیریت حوزه علمیه قم به ترکیب کمیسیون و ورود حیطة وظایف کمیسیون به مرحله‌ای قبل از صدور پروانه فعالیت، عبور از کنار اصل ۱۶۸ قانون اساسی درباره تعریف جرایم سیاسی و تشکیل سازوکاری ویژه برای محاکمه فعالان سیاسی، سلب امکان عضویت متهمان و مظنونان در احزاب و...، تنها بخشی از اعمال محدودیت‌های بیشتر در جهت گسترش فعالیت احزاب در طرح پیشنهادی فعلی است که در مقایسه با قانون سال ۱۳۶۰ از آن برخوردار است.

ب) تأثیر جهانی‌شدن بر قانون مطبوعات

به نظر می‌رسد ورود، ترویج و گسترش اندیشه‌های جهانی‌شدن سبب شد تا در اوایل دهه ۱۳۷۰، یکی از مهم‌ترین موارد موجود قانون مطبوعات یعنی موضوع مهم «هیئت منصفه» اجرایی شود. این موضوع از آن لحاظ حائز اهمیت است که بی‌تردید یکی از موارد مناقشه‌برانگیز قانون مطبوعات در ایران چه قبل و چه بعد از انقلاب که باعث شده تا این قانون همواره محل مناقشه بین دولت و کارگزاران مطبوعات باشد، موضوع هیئت منصفه بوده است.

پس از انقلاب با به تأخیر افتادن اجرایی شدن اصل ۱۶۸ قانون اساسی تا سال ۱۳۷۰، در این سال به همت وزیر وقت فرهنگ و ارشاد اسلامی و رییس وقت قوه قضائیه، امکان اجرایی شدن این اصل بر پایه قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و مواد مربوط به هیئت منصفه از مصوب شورای عالی انقلاب در سال ۱۳۵۸ (ماده ۳۰ الی ۳۹)

فراهم آمد (ایسنا، گزارشی از سیر تصویب و تغییر قانون مطبوعات و هیئت‌منصفه دادگاه‌ها، ۱۳۸۴/۰۵/۰۹) و تجربه جدیدی در برخورد قانونمند با جرایم مطبوعاتی در کشور شکل گرفت؛ به گونه‌ای که شاهد رشد کمی و کیفی مطبوعات در سال‌های پس از آن بودیم. پس از اجرایی شدن این اصل در مورد مطبوعات، فضای نسبتاً مساعد و قانونمندی همزمان با ورود نخستین اندیشه‌های جهانی‌شدن به سپهر اجتماعی-سیاسی ایران در عرصه مطبوعات به وجود آمد. تا اینکه مجلس پنجم در آخر روزهای کاری خود (۱۳۷۹/۰۱/۳۰)، دست به اصلاح قانون مطبوعات مصوب ۱۳۶۴ و مواد مرتبط با هیئت‌منصفه در لایحه قانونی مطبوعات مصوب شورای انقلاب زد و با نگاهی سخت‌گیرانه و بسته به مطبوعات به‌ویژه موضوع هیئت‌منصفه، تصویب این قانون را به پایان برد. به گونه‌ای که دیگر به هیچ‌وجه هیئت‌منصفه و افراد تشکیل‌دهنده آن، نماینده واقعی افکار عمومی محسوب نمی‌شدند (همان).

پس از پایان مجلس پنجم و با روی کار آمدن برخی نمایندگان حامی جریان‌های جهانی‌شدن و گسترش مؤلفه‌های دموکراتیک در مجلس ششم، تلاش‌های زیادی برای اصلاح قانون مطبوعات به‌ویژه درباره هیئت‌منصفه صورت گرفت که این تلاش‌ها با حکم حکومتی مقام معظم رهبری که گفته بودند این قانون را تغییر ندهید، بی‌ثمر ماند. پس از این، نمایندگان این دوره از مجلس قانون‌گذاری تصمیم گرفتند به جای تغییر قانون مطبوعات، قانون هیئت‌منصفه را مطرح کنند. از این‌رو با این نگرش، مجلس ششم به طرح قانون هیئت‌منصفه پرداخت و پس از بحث‌های فراوان و رفت‌وبرگشت این طرح به صورت مصوبه مجلس درآمد. در دوره هفتم مجلس شورای اسلامی، نمایندگان به دلیل پاره‌ای ایرادات که به مصوبه مجلس ششم درباره قانون هیئت‌منصفه داشتند، تصمیم به متوقف کردن مصوبه مجلس ششم و بازگشت به مصوبه سال ۷۹ گرفتند، تا بتوانند ظرف یک سال قانون را به‌گونه‌ای تنظیم کنند که مطابق با شرایط بوده و رسیدگی به پرونده‌های مطبوعات نیز به تأخیر نیفتد.

بررسی سیر تحولات مربوط به مطبوعات به‌ویژه در خصوص هیئت‌منصفه و کش‌وقوس چگونگی تعیین اعضای آن، بیانگر این موضوع است که علی‌رغم پذیرش موضوع هیئت‌منصفه در صدور احکام قضایی برای روزنامه‌نگاران در اوایل سال‌های دهه

۷۰، تثبیت و تقویت چنین نگاهی به موضوع هیئت‌منصفه در مطبوعات در سال‌های بعد نه تنها تداوم نیافت، بلکه با ملاحظه قوانین و اصلاحیه‌های صورت‌گرفته بعدی درباره قانون مطبوعات شاهد تلاش برای کاهش هر چه بیشتر این موضوع از قانون مطبوعات که خود لازمه و زمینه‌ساز آزادی بیان مطبوعات و بسیاری دیگر از حقوق مطرح آنان در قانون اساسی است، هستیم. به طوری که با توجه به ماده ۴۳ قانون مطبوعات فعلی و تبصره‌های آن، نتیجه و تحلیل این است که نظر هیئت‌منصفه در صدور احکام برای روزنامه‌نگاران هم‌اکنون صرفاً جنبه مشورتی دارد. زیرا با توجه به تبصره یک و دو ماده ۴۳ قانون مطبوعات، می‌توان چنین نتیجه گرفت که دادگاه می‌تواند هر تصمیمی که می‌خواهد اخذ کند ولو اینکه برخلاف نظر هیئت‌منصفه باشد. واضح است که این اختیار مطلق دادگاه، با فلسفه وجودی هیئت‌منصفه در تناقض است؛ زیرا هدف از تأسیس هیئت‌منصفه، این بوده و هست که عقیده جامعه در مورد متهم و اینکه آیا او را مردم و اجتماع نیز بزهدار می‌دانند یا نه، معلوم شود و همین نظر مبنای صدور حکم قرار گیرد.

ج) تأثیر جهانی شدن بر آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان

بررسی روند تغییرات ایجادشده در آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان نشان می‌دهد که در اوایل دهه ۱۳۷۰ همزمان با تأثیرپذیری حیات سیاسی اجتماعی ایران از فضای جهانی شدن، فعالیت تشکل‌های دانشگاهیان قانونمند شده است. این آیین‌نامه، فضای قانونی مناسبی برای فعالیت‌های دانشجویان و اساتید ایجاد کرد. اما همزمان با رشد فعالیت‌های سیاسی و انتقادی دانشجویان در اواسط دهه ۱۳۷۰ و به‌ویژه با اوج‌گیری این فعالیت‌ها در تحولات معطوف به انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۷۶ و پس از آن، که نهایتاً به حوادث کوی دانشگاه در تیرماه ۱۳۷۸ انجامید، به تدریج فضای فعالیت برای دانشجویان تنگ‌تر شد. همزمان با ایجاد محدودیت برای فعالیت‌های دانشجویان منتقد، آیین‌نامه تشکل‌های دانشگاهیان نیز اصلاح شد که منجر به ایجاد تضيیقات بیشتر برای فعالیت‌های دانشگاهیان شد. به همین دلیل می‌توان ادعا کرد روند تغییرات ایجاد رشد در آیین‌نامه تشکل‌های اسلامی دانشگاهیان، همسو با جهانی شدن نبوده است. در ادامه

به چند مورد از محدودیت‌های ایجادشده در قوانین اشاره می‌شود:

۱. در اصلاح آیین‌نامه، اذعان به شخصیت حقوقی مستقل تشکل‌های اسلامی دانشجویی حذف شده است.
۲. در روند اصلاح آیین‌نامه، حق تشکل‌های دانشجویی برای دایر کردن واحدها در دانشکده‌ها حذف شده است.
۳. در آیین‌نامه‌های اصلاح شده، هیئت نظارت بر تشکل‌ها در دانشگاه‌ها به وجود آمده که تشکل‌های دانشجویی برای انجام فعالیت باید از آن هیئت، مجوز دریافت کنند.
۴. به فرمانده مقاومت بسیج، حق حضور و اجازه رأی در هیئت مرکزی نظارت به تشکل‌های اسلامی در وزارتین علوم و بهداشت و درمان داده شده است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله سعی شد تأثیر جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن، بر حقوق شهروندی در ایران نشان داده شود. علی‌رغم اینکه همه کشورهای تحت تأثیر فرایند جهانی‌شدن قرار دارند، اما میزان و شکل تأثیرپذیری از کشوری به کشور دیگر متفاوت است. به عبارتی در هر کشور معین، یک رشته متغیرها یا عوامل وجود دارد که آثار جهانی‌شدن به واسطه آنها منتقل می‌شود. عوامل تعیین‌کننده میزان و شکل تأثیرپذیری کشورهای معین از فرایند جهانی‌شدن هر چند متعدد و متنوع است، می‌توان آنها را به چند دسته کلی تقسیم کرد: جایگاه کشور در سلسله‌مراتب سیاسی، نظامی و اقتصادی جهانی؛ ساختارهای اقتصادی و سیاسی داخلی؛ الگوی نهادی سیاست‌های داخلی؛ و استراتژی‌های حکومتی و اجتماعی خاص برای مقابله، مدیریت یا اصلاح الزامات و مقتضیات جهانی‌شونده. بنابراین میزان و شکل تأثیرپذیری کشور معین از فرایند جهانی‌شدن، تابعی از برخی ویژگی‌های ساختاری و نهادی همان کشور است.

در ایران سه دهه اخیر، هر چند در حوزه‌های مختلف شهروندی (یعنی حقوق سیاسی، حقوق مشارکتی و حقوق اجتماعی) بازتعریف نسبی گستره، محتوا و عمق شهروندی انجام شد، ضرورتاً تأثیرپذیری از جهانی‌شدن از هیچ‌الگوی عامی پیروی

تأثیر جهانی شدن بر حقوق شهروندی در ایران / ۱۶۳

نکرده است. در هیچ‌یک از سه نوع حقوق شهروندی، نشانه‌ای که دلالت بر تأثیرپذیری از جهانی شدن باشد، مشاهده نشده است و در زمان‌ها و موارد مختلف، نسبت حقوق شهروندی با جهانی شدن گوناگون بوده است.

پی‌نوشت

۱. یکی از اولین رسائلی که درباره «حق» نوشته شده است، به امام سجاده (ع) تعلق دارد. اما متأسفانه ظرفیت‌های این رساله هنوز کاربردی نشده است.
۲. مفهوم «قانون طبیعی^۱» را باید از مفهوم «قوانین طبیعت^۲»، یعنی قوانین و الگوهای فرآیند طبیعی مورد علاقه علوم طبیعی جدید تمییز داد.
۳. اصل واژه «طبیعت» به فلاسفه یونانی بازمی‌گردد که فوسیس را جای نوموس گذاشتند که طبق آن خوی اعلا، همان راه راست و درست بوده است. در این معنا، طبیعت به جای خوی و روش گذاشته شد. با فلاسفه طبیعی یونانی و سپس ارسطو، درستی، نیکی و حق بنا به طبیعت هر چیز تعیین می‌شود. اما در اینجا هم حق یک صفت (اسنادی) بود.
۴. حق در وجه معرف‌شناسانه، یعنی چونان سوژه صاحب‌اُبژه برای شناخت.
۵. مشکینی تشریح کرد: تغییرات اعمال شده در قانون احزاب (محمود عباس‌زاده مشکینی، روزنامه جام جم، ۱۳۸۹/۰۶/۳۱).

1. natural Law
2. Laws of Nature

منابع

- ابراهیمی، سمیه (۱۳۸۶) تعاونی‌ها؛ قوانین، اصول و ویژگی‌ها، <http://www.cigf.ir>، اداره کل امور اداری دانشگاه صنعتی امیرکبیر (بی تا) «آشنایی با قوانین کار و امور اجتماعی»، قابل دسترس در: www.admfin.aut.ac.ir
- ایسنا، گزارشی از سیر تصویب و تغییر قانون مطبوعات و هیئت‌منصفه دادگاه‌ها، ۱۳۸۴/۰۵/۰۹.
- چاندوک، نیرا (۱۳۷۷) جامعه مدنی و دولت، ترجمه فریدون فاطمی و وحید بزرگی، تهران، مرکز خبرگزاری مهر (۱۳۹۰) «جزئیات کامل پیش‌نویس اصلاح قانون کار پس از ده سال»، ۱۶ شهریور.
- رابرتسون، رولند (۱۳۸۵) جهانی‌شدن، تئوری‌های اجتماعی و فرهنگ جهانی، ترجمه کمال پولادی، تهران، ثالث.
- روزنامه آفرینش، ۱۳۸۹/۱۰/۰۶.
- سایت خبری آیت‌الله خامنه‌ای، www.leader.ir، ۱۳۹۰.
- عباس‌زاده مشکینی، محمود، روزنامه جام جم، ۱۳۸۹/۰۶/۳۱.
- فالكس، کیت (۱۳۸۱) شهروندی، ترجمه تقی دلفروز، تهران، کویر.
- فیض‌اللهی، جعفر (۱۳۸۸) «مددکاری اجتماعی و نقش آن در پیش‌گیری از آسیب‌های اجتماعی»، قابل دسترس در: socialwork2007.blogfa.com
- قانون تشکیلات، وظایف و انتخاب شوراهای اسلامی کشور و انتخاب شهرداران مصوب ۱۳۷۵ و اصلاحات بعدی آن، قابل دسترس در: www.dastour.ir.
- کانت، امانوئل (۱۳۸۰) فلسفه حقوق، ترجمه م. صانعی دربیدی، تهران، نقش و نگار.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱) جهانی‌شدن و فرهنگ هویت، تهران، نشر نی.
- گیدنز، آنتونی (۱۳۸۴) پیامدهای مدرنیت، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، مرکز.
- نش، کیت (۱۳۸۰) جامعه‌شناسی سیاسی معاصر؛ جهانی‌شدن، سیاست و قدرت، ترجمه محمدتقی دلفروز، تهران، کویر.
- نوذریور، علی (۱۳۸۸) «میرحسین و شوراها»، روزنامه اعتماد، ۹ اردیبهشت.
- هوفه، اتفرید (۱۳۸۳) درباره عدالت، ترجمه ا. طبری، تهران، اختران.

Grotius, H (1625) on the law of war and peace, in Pengel, in: <http://www.lonang.com/exlibris/grotius/index.html>
<http://www.aftabnews.ir/vdcawon>
Hegel, F.W (1942) *Philosophy of Right* Tr. T.M. Knox. Oxford University Press
New York.